

درس های تلخ اصفهان برای سیرجان

بهرام محمدی
زاینده رود زورش به تامین انواع پروژه های صنعتی و معدنی و فولادی و کارخانه های آبخور اصفهان نرسید. افراط در خودکامی کشاورزی و بهره نبردن از روش های نوین آبیاری که دیگر گوژ بالای گوژ خشکسالی هم که دست به دست این ها داده و یکی از شهرهای پرآب ایران را به بحران کشانده است، شهری با اهمیت در حنا همان تاریخ تشییع که مسئولان ماسنگش را به سینه می زنند! اصفهانی که روزگاری پایتخت ایران شیعی بود و شاه عباس کبیرش از کنار همین رود و پل های زیبایش سیاست و اقتصاد و فرهنگ و آبادانی ایران را با همکاری اهل شمشیر و اهل حرفه و قلم و اندیشه به اوج می رساند و ایران تاریخی را در برابر زورگوی عثمانی و آسیایی محفوظ می داشت، اما حالا از آن همه تدبیر برای این کشور چه مانده جز مشت بی حن که حل نشده و به حال خود رها شده اند.

تاریخ روابط خارجی ایران از صوفیه تا دوران پهلوی یکی از دروس ۴ تا ۶ واحدی رشته علوم سیاسی است. ۴ واحد به خاطر اهمیت این بخش از تاریخ روابط خارجی و داد و ستدهایی که شده است.

اگر قرار بود مسئولان ما کمی سواد تاریخی داشته باشند و اندکی درایت، حتما به گوش شن خورده بود حکایت راهاندازی کارخانه ذوب آهن را. اینکه آرزوی ایرانیان بود و ابتدا با آلمان ها قراردادی بسته شد در دوران پهلوی اول که به خاطر فشار روس و انگلیس و اخراج کارشناسان آلمانی با شکست روبه رو شد. سپس در دوران محمدرضا شاه برای ایجاد ذوب آهن با شوروی قراردادی منعقد شد. کارشناسان شوروی پس از بررسی های علمی و فنی، مجاورت دریا با دست کم کارون را برای ایجاد این صنعت آب خور پیشنهاد دادند. اما با لابی نمایندگان اصفهان این طرح در مجاورت زاینده رود کلنگ زده شد. چرا؟ چون نمایندگان اصفهان فکر می کردند دارند به اصفهان خدمت می کنند. خودشان را نماینده کلیت مردم ایران نمی دیدند و چانه اشتغالزایی برای اصفهان را می زدند.

تیجه چه شد؟ در بلندمدت انواع صنایع آبخور و کشت و زرع آب خور که خودکامی و اشتغال کارا را به جایی رساند که امروز از آب زاینده رود چیزی برای جاری شدن در شهر نمانده و حیات فرهنگی و اقتصادی اصفهان را در خطر نابودی قرار داده است. نماینده های کوتاه بین اصفهان به خیال خدمت، به آینده این شهر تاریخی که نماد تمدن چند هزارساله ای ایران است خیانت کردند. در واقع به آینده ایران خیانت کردند. ایرانی که امروز

هدی رضوانی

تنها ۳۳ سال دارد اما کوله باری از تجربه را بر دوش می کشد. او کمشنو است اما اجازه نداده این نقص بر روحیه امید، انگیزه و مسر زنگی اش تأثیر بگذارد. با همین شرایط تحصیلاتش را تا کارشناسی ارشد عملی ادامه داده. ازدواج کرده و یک دختر دارد. در حوزه های مختلفی مثل جوشکاری، برق صنعتی، آشپزی و فعالیت های دیگر سر رشته دارد تا به قول خودش هر کاری که می تواند انجام دهد تا یک لقمه نان حلال به دست آورد و محتاج آسنان ها نشود. جواد آکسون با اینکه کمشنو است اما لیریز از روحیه، تلاش و سرزندگی است. هر چند با داشتن این همه مهارت و دانش در شغل مناسب کارگری فصلی و آشنی می کند و نداشتن شغل ثابت، دغدغه این روزهایش است. در آسنانه فراسرین سید زوملی معاون، گفت و گو با پاسارگاد با این جوان معلول اما پر توان را از نظر می گذرانید:

علت کمشنوایی شما چیست؟

همه چیز آسنان ها از تروت گرفته تا سلامتی قدرت، جایگاه و هر چیزی که شما فکرش را کنید دست آسنان امات است ولی آسنان ظرفیت درک چنین اماتی را ندارد. من هم اماتی را که هدیه خدا بود، از دست دادم. در طول خدمت متوجه افت شدید شنوایی شدم و خیلی دیر بود. دکترها گفتند عصب گوشم آسیب دیده و شاید علش نمانی از سرو صدا، ضربه آب و هوا، کمبود بازای پروتئین و... باشد. هر چه بود شنوایی من را گرفت. هزینه کردم وونگی کردم از این شهر به آن شهر برای درمان ولی متأسفانه هیچ کجای جهان عصب گوش را جراحی نکردند و من کمشنو باقی ماندم.

چگونه با این مسئله کنار آمدید؟

روزهای اول معلولیت هرسانی بسیار تا بسیار سخت است. چنن طاقت فرسا که گویی جهان یک قفس تنگ و تاریک است. روزهای سختی گذشت، خیلی سخت، هیچ وقت نمی توانید روزهای سخت و ناملیدی را که من کشیدم درک کنید. از دست دادن سلامتی ضربه بزرگی ست. شبهایی که تا سحر در خلوت خودم ناله می کردم. حرف هایی از جنس سکوت که پنجه به دیوارهای ذهن می کشید. نمی دانم چطور روزهای پر از درد خودم را در آن شرایط توصیف کنم اما از یک جایی به بعد، تحقیر اطرافیانم، پوزخندها و تمسخرهایی که افراد کوتاه بین نسبت به یک معلول دارند، من را به قوی بودن انداخت. زمانی که می دیدم افرادی که قبلا برای هم نشینی با من در تلاش بودند، حالا به مشکل شنوایی و متوجه نشدن کلمات پوزخند می زنند. زمانی که جهان به آسنان های معلول به چشم یک نالون نگاه می کرد، زمانی که معلول به چشم یک مهره سوخته دیده می شد، تصمیم گرفتم قوی باشم. تصمیم گرفتم به هر طریقی اعتماد به نفس

درد؟

ببینید من هم خیلی دوست دارم موسیقی مورد علاقم را گوش کنم، خیلی دوست دارم صدای پرندگان و خنده های کودکانم را بشنوم. خیلی دوست دارم دیلوگ فیلمها را بشنوم. با مردم ارتباط واضح کلامی و

پای درد دل یک معلول کمشنو و جویای کار؛

بر آرزوهای محال ناشنوا هستم

پایان تمام مسیریهای درست، خدا نشسته و انتظار ما را می کشد و می زند روی شانه های مان و می گوید: دیدی زیاد سخت نبود!



عکس: پاسارگاد

شنیداری داشته باشم ولی از همه اینها محروم. مشکل مهمتر بزرگترین مشکل یک کمشنوایان آسنانها، مشکل اشتغال است. با تمام سرسختی ها و توانمندی های جامعه به من به چشم یک نالون نگاه می کند ولی باور ارتباط با یک فرد ناشنوا را ندارد. درست است که ما نباید انتظار داشته باشیم که دیگران ما را کامل درک کنند اما این انتظار را می توانیم داشته باشیم که قبل از زدن پرسج پتوایی به ناشنوا، توانایی های او را ببینند و گفته های او را بشنوند. مشکلات کلامی، شنیداری و ارتباطی یک درد است برای ما اما مشکل اشتغال و درک نشدن از طرف جامعه صدمه دتر است که به ما فشار روحی و جسمی وارد می کند.

چطور روحیه خود را حفظ کردید و به تحصیل و کار مشغول شدید؟

بعد از سختی های فراوان در دوران معلولیت، فقط برای یک بار غصه خوردم. یک بار برای همیشه و بعد خودم را حساسی تکل دادم و قوی بودن را انتخاب کردم. استقامت و سرسختی را انتخاب کردم. مشکل خودم را پذیرفتم و شکست را قبول نکردم. هر روز برای بازسازی روحیه خودم تلاش می کنم. هر روز برای امید

تلاش می کنم چون شمع امید زندگی تا آخر عمر باید روشن بماند. زمانی شاد بودن و مقاومت را انتخاب کردم که تمام پنجره ها و درهای دنیا را بروی خودم بسته می دیدم. این جمله باعث آرامش من بود در آن لحظات: «خدا خواست اینگونه باشم، پس هستم، خدا خواست اینگونه زندگی کنم پس شادی را از خودم دریغ نمی کنم و بیوسته به مسر خودم ادامه می دهم. من در مسیری که انتخاب کردم هرگز به فکر سبقت گرفتن از کسی نیستم اما هرگز توقف هم نخواهم کرد. پایان تمام مسیریهای درست، خدا نشسته و انتظار ما را می کشد و می زند روی شانه های مان و می گوید: دیدی زیاد سخت نبود!

موقع ازدواج استرس داشتید که همسرتان جواب مثبت ندهند؟

استرس برای هر جوانی که می خواهد خواستگاری برود و تشکیل خانواده بدهد وجود دارد ولی برای افراد معلول بیشتر، من هم استرس داشتم ولی همسر من از خانوادگی است که خودشان در خانه یک معلول داشتند و درکشان از شرایط من بالا بود. از طرفی خانوادگی مان سال ها همدیگر را می شناختند و این عوامل استرس من را کمتری کرد.

چه شد که با شما ازدواج کرد؟

بعظمی اشتباه کرد (با خنده) شاید در وجود من چیزی دید. شاید ارتباط و دوستی خانوادگی باعث شد و خیلی شباهت های دیگر. اما این را می دانم که این اتفاق، بهترین قسمت زندگی من بود.

فرزندتان سالم است؟

به لطف خدا فرزندم کاملاً سالم و شیطان است و شکرگزار خدا هستم.

چرا کسی شمارا به کار نمی گیرد؟

چون مسئولان قبل از دیدن توانمندی من، ضعف شنوایی من را می بینند. چون آن ها یک معلول توانمند را باور ندارند. چون حتی گوشه ای از سختی های من را نجشیدند تا شرایطم را درک کنند. خیلی سخت است، من که سال ها جنگیدم و با شرایطی رحم زندگی پنجه در پنجه مبارز را دارم اما دریغ از شغلی که کم، الان ۹ سال است دنبال کار می گردم، ما معدن گل گهر با این همه ثروت را داریم اما دریغ از شغلی که بتوانم به آن مشغول باشم. ۹ سال خون دل خوردم بیشتر از نصف ممرم را تلاش کردم و درس خواندم، حرفه یاد گرفتم تا بتوانم شغل پیدا کنم ولی متأسفانه باقی عمرم را هم باید دنبال پیدا کردن شغل باشم. چون کسی صدای من را نمی شنود، به جای من، مسئولان ناشنوا شده اند. خیلی حرفه های روزی هست، خیلی تأفکته ها هست، به اندازه یک شاهنامه گلایه دارم از مسئولان این شهر. چون من راهیج کس ندید.

اگر هر کدام از شرکت های گل گهر یا منطقه ویژه

فقط سالی پنج نفر از افراد توانمند را جذب می کرد، الان هیچ معلول توانمندی بیکار نبود و دغدغه مشکلات مالی را نداشت. اگر به جای غیرنومی ها جوانان همین شهر سر کار می رفتند، الان یک جوان در این شهر بیکار و بی خانمان نبود. چطوری با این بیکاری جوانان ازدواج کنند و به رشد جمعیت کمک کنند و مفید باشند؟ از مسئولان شهری توقع دارم من را باور کنند. توقع دارم استعداد های جوانانی مثل من را به کار بگیرند. انتظار دارم شخصی مثل من را که ۹ سال دنبال کار می شغل هستم درک کنند. متأسفانه بدبختی های مایکرای است.

با این همه مهارتی که کسب کردید چرا هنوز بیکارید؟

چون فقط خدا را دارم. چون مسئولان باورم ندارند.

بزرگترین آرزوی تان چیست؟

اول نعمت سلامتی برای خودم و خانوادام و بعد یک شغل مناسب که بتوانم با کار کردن، زحمت خیلی از اطرافیانم را جبران کنم. ای کاش مسئولان شهر یا منطقه گل گهر به فکر اشتغال من بودند و من را حمایت می کردند تا درآمدی داشته باشم و بتوانم فردی مفید در جامعه باشم.

با حمایت شهرداری و شورا از زوج های جوان مددجو انجام شد؛

پیوند ماندگار در مهر

صبح دیروز، جشن ازدواج ۱۲ زوج مددجوی تحت حمایت مرکز مثبت زندگی ۵۲۷۱ تحت عنوان پیوند ماندگار با همکاری شهرداری، شورای اسلامی شهر سیرجان و بهزیستی در سالن مهر شهرداری برگزار شد.

به گزارش امور رسانه مدیریت ارتباطات شهرداری، در این جشن که به میزبانی شهرداری سیرجان برگزار شد، پیوند ۱۲ زوج تحت حمایت مرکز فوق، با حضور جمعی از مسئولان و خانواده های زوجین و با اجرای خطبه عقد توسط حسن خدای پور؛ رئیس شورای شهر جشن گرفته شد.

به گفته ی مدیر مرکز مثبت زندگی ۵۲۷۱، جمع افراد مددجویی که زندگی مشترک خویش را آغاز کرده اند، ۲۴ زوج بودند که به جهت رعایت پروتکل های بهداشتی ۱۲ زوج به نمایندگی از سایرین در این جشن حضور داشتند. اجرای موسیقی زنده، برنامه طنز، سرود ناشنوا یان، سخنرانی رئیس بهزیستی و اهدای لوح تقدیر از سوی

وی به مرکز مثبت زندگی ۵۲۷۱ از جمله سایر برنامه های جشن مذکور بود.

صدیقه آقامینی؛ مدیر مرکز فوق در حاشیه مراسم ضمن تشکر از حمایت های شهرداری، شورای شهر و سایر ها گفت: شهردار، معاونت مالی شهرداری و شورای اسلامی شهر سیرجان با کمک مالی جهت خرید بخشی از جهیزیه این ۲۴ زوج موافقت کردند و اکنون منتظر طی شدن روال اداری کار هستیم. همچنین جناب آقای حسن پور؛ نماینده



بسیجی، اسطوره روزگار است و آیت ایثار.

هفته بسیج گرامی باد